

مدخلی بر قواعد فقهی اهل سنت

(از نضج تا استقرار)*

مهدی کریمی**

چکیده

قواعد فقهی را می‌توان یکی از اجزا و بلکه از ارکان فقه اهل سنت به شمار آورد. اهمیت و ضرورت آن نیز بر هیچ متخصص مجتهد و یا طالب طریق استنباط فقهی پوشیده نیست. در اعصار گذشته در این علم کتابهای متعددی نگاشته شده و امروزه نیز همواره بر کثرت آنها افزوده می‌شود. برخی چون سیوطی بر این باورند که بدون توجه به قواعد فقهی، نمی‌توان فقه آموخت، اسرار شریعت را دانست و یا به ملکه اجتهاد دست یافت. نوشتار حاضر از آن جهت که در فضایی نگاشته می‌شود که حتی منابع اندکی هم در این زمینه در آثار رایج موجود نیست، سعی در ارائه «مدخلی به قواعد فقهیه اهل سنت» دارد تا قدمی هرچند کوتاه را در آشنایی پیشینی نسبت به قواعد فقهی موجب گردد. چراکه تا چنین ضرورت‌هایی طرح و بحث نگردد، رسیدن به یک «فقه مقارن» یا یک پژوهش تطبیقی چیزی جز «وهم» نخواهد بود. علاوه بر آنکه بازشناسی این امور بی‌تردید ما را به تدقیق بیشتر و عمق‌یابی و درک زوایای نادیده در فقه شیعی و کشف نقاط قوت و ضعف یاریگر خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: قواعد فقهیه، الأشباه و النظائر، فقه اهل سنت، تاریخ تدوین قواعد فقهی.

تاریخ تأیید: ۸۹/۸/۱

* تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۰

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، قم.

مقدمه

«فقه» به عنوان یکی از اصلی‌ترین علوم اسلامی و در تلقی رایج به معنای علم به احکام شرعی از ادله تفصیلی است که همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. از ابتدای ظهور اسلام تاکنون، شاید در کمتر علم اسلامی به این اندازه اهتمام و تدوین آثار دیده می‌شود. فقهای مذاهب مختلف اسلامی هر کدام با مبانی و روشهای خاصی به این علم پرداخته و به کشف حکم شرعی جزئیات و فروع مختلف دست یازیده‌اند.

چنان که در بدو امر نیز به نظر می‌رسد، علم فقه در ابتدای شکل‌گیری‌اش با فروع و جزئیات آغاز شد و به مرور قواعد و ضوابطی معین را با خود همراه نمود. تاریخ این علم و تطور آن نشان‌دهنده رسیدن تدریجی به نوعی انضباط درونی در طول اعصار است که این امر شکل‌گیری «اصول و قواعد فقهی» را موجب گردید. این قواعد در اثر تتبع در فروع و ریشه‌یابی احکام و تنقیح و تنسیق آنها به دست آمد (الفضلی و ریشی و...، ۱۴۱۹: ۳۱۶).

این قواعد به مرور زمان از تکامل کمی و کیفی خاصی برخوردار گردید و جایگاهی چنان رفیع یافت که علما و متخصصان در استنباط فقهی، خود را از آن مستغنی ندانستند و پرداختن به کتب نگاشته شده در این زمینه را امری ضروری و لاجرم دیدند.

قواعد فقهی در عصر حاضر به شکلی گسترده در فضای فقه اسلامی طرح می‌شود و مورد بررسیهای عمیق درون فرقه‌ای یا تطبیقی قرار می‌گیرد. به تدریج کتب نگاشته شده در این زمینه از حالت عمومیت خارج و به تک‌نگاری نزدیک‌تر می‌شود.^۱ این بسط و اهتمام موجب گردید که مجمع فقه اسلامی در نشست اخیر خود که در جده برگزار گردید، «بررسی تهیه قواعد فقه تطبیقی بین مذاهب اسلامی» را طرح کند و اندیشمندان را به این سو فراخواند تا با در نظر گرفتن اموری چون حقیقت قواعد و مقومات آن و تاریخ شکل‌گیری این علم و تطور و اهمیت آن، به شرح و بسط تطبیقی و بررسی اقسام قواعد و حجیت آنها بپردازند.

حقیقت آن است که پژوهشهای تطبیقی راه بسیار روشنی است در تقریب مذاهب و نیز وصول به حق؛ لکن مسلم است که این امر فقط با توجه به نکاتی امکان پذیر است که به برخی

۱. به عنوان مثال، عناوینی چون القواعد الفقهية که در گذشته بسیار دیده می‌شد، امروزه به عناوینی خاص مانند قاعدة النية، قاعدة الضرر و الحرج و یا نشر العرف فی بناء الاحکام و مانند آن تبدیل شده است. حتی برخی از کتب قواعد به استخراج آنها از یک کتاب فقهی مهم روی آورده‌اند.

از آنها اشاره می‌گردد:

۱. آگاهی کامل به قواعد فقهی در فرق مختلف. روشن است که بدون علم به تمام جوانب مسئله، اعم از شناخت معنا و فحوای قواعد، خاص یا عام بودن آنها، آشنایی با مستثنیات قواعد و نیز فرایند آفرینش، اصطیاد و بهره‌گیری از قواعد همگی نقش بسیار مهمی در وصول به این هدف دارند.

۲. کنار گذاشتن تعصب و جانبداری. محمدجواد مغنیه در مقدمه کتاب *الفقه علی مذهب‌الخمسة* به این مطلب این‌گونه اشاره می‌نماید «ان العالم الذی یتعصب بمذهب ای مذهب هو أسوأ حالا من الجاهل لانه لم یتعصب للدين و الاسلام، بل و انما تعصب للفرد... فکلنا نعلم انه لم یکن فی صدر الاول مذاهب و فرق حین کان الاسلام صفوا من کل شائبة...» (مغنیه، ۱۹۶۲: ۶).

۳. جداسازی و یا کنار هم‌گذاری قواعد با پرداختن به موارد تطبیق شده هر قاعده و موارد استثنا شده از آن تا بدین وسیله تمایزات و مشترکات آنها به دقت رهگیری شود.

۴. دستیابی به نوعی بازخوانی ظرفیتهای قواعد برای ایفای نقشی بیشتر در شرایط پر تحول زمان و مسائل جدید.

آنچه در این نوشتار مدنظر قرار گرفته، در حقیقت راهی است برای وصول به ضرورت نخست از موارد پیش گفته، یعنی مدخلی بر قواعد فقهی نزد اهل سنت است و به بررسی ماهیت قواعد فقهی و تمایزات آن با علوم متشابه و تطور آن در اعصار تاریخی و کارکرد آن در مسیر اجتهاد نزد عامه پرداخته است.

معناشناسی

الف. قاعده

قواعد جمع قاعده است از ریشه «قعد، یقعد، قعوداً» (ابن منظور، ۱۹۹۱: ۳، ۱۲۶). اصل معنای لغوی آن به ثبوت و استقرار در یک مکان بازمی‌گردد: «فی مقعد صدق» (قمر: ۵۵) (ابن فارس، ۱۴۱۲: ۵، ۱۰۸) و به همین مناسبت به معنای «اساس البیت» یعنی بنیان خانه نیز به کار رفته است: «اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت» (بقره: ۱۲۷).

اما از جهت اصطلاح جرجانی (۷۴۰ق) می‌نویسد: قاعده قضیه‌ای است کلی که منطبق بر جمیع جزئیاتش می‌گردد. همین تعریف بعینه در کلام فیومی (۷۷۰ق) هم دیده می‌شود. فقط به جای تعبیر «قضیه» از تعبیر امر استفاده کرده و می‌گوید: «قاعده امری کلی است»

(فیومی، ۱۴۰۹: ۷۰۰). کفوی (۱۰۹۴ق) در تعریف قاعده می‌گوید: قضیه‌ای است کلی از جهت اشتغال بالقوه‌اش بر احکام جزئیات همان موضوع (به نقل از شبیر، ۱۴۲۸: ۱۲).

با دقت نظر در این تعریفها دانسته می‌شود:

۱. قاعده یک قضیه است و «قضیه» بیانگر این مطلب است که یک قاعده فقهی حداقل مشتمل بر یک موضوع و یک حکم و نسبت بین آنهاست؛ خواه این نسبت به صورت حملیه باشد یا شرطیه و خواه موجب باشد یا سالبه.

۲. قاعده کلیت دارد، یعنی مشتمل بر یک حکم کلی است که بر بسیاری از جزئیات بار می‌شود. اینکه گفته می‌شود اصل در قاعده اطراد است، به همین مطلب اشاره دارد که اصل این است که هیچ کدام از جزئیات آن قاعده از آن تخلف نکند و مورد استثنا قرار نگیرد. اما این کلام مورد پذیرش همه نیست، زیرا در واقع امر، قواعد فقهی نزد اهل سنت شامل همه جزئیات خود نمی‌شود و چه بسیار است مواردی که از آنها اعراض می‌شود. به همین جهت، برخی محققان از تعریفهای گذشته اعراض نموده و به جای واژه جمیع تعبیر «اکثر الجزئیات» یا «اغلب الجزئیات» را قرار داده‌اند.

ابن السبکی (۷۷۱ق) که هم‌عصر جرجانی است می‌گوید: «الامرُ الکلیُّ الذی یَنطبقُ علی جُزئیاتٍ کثیرةٍ یُفهمُ احکامُها منها» (ابن السبکی، ۱۴۱۲: ۱، ۱۱). برخی نیز از تعبیر «حکم اعلی» (الحموی، ۱۴۰۶: ۱، ۵۱) استفاده کرده‌اند. برخی چون شاطبی (۷۹۰ق) هم معتقدند که تخلف بعضی از فروع موجب کلی نبودن نمی‌شود؛ با این استدلال که امور مستثنا شده خود، تحت یک کلی جمع نمی‌شوند تا با این کلی معارضه کنند و این شأن همه کلیات استقرائیه است «الکلیات الاستقرائیه صحیحه و ان تخلف عن مقتضاها بعضُ الجزئیات» (الشاطبی، بی تا: ۱، ۱۱۷۶).

۳. قاعده مشتمل بر یک حکم کلی بالقوه است. به این معنا که بالفعل حکم یک واقعه را بیان نمی‌کند، بلکه پس از ورود یک واقعه جزئی حکم آن را بالفعل می‌رساند. مثلاً وقتی به عنوان یک قاعده گفته می‌شود «الأمرُ بمقاصدها» و فرضاً علی مالی را به حسن بدهد که این اعطا نیازمند حکم شرعی است، اگر او از این اعطا قصد هبه یا صدقه داشته باشد، برای این فعل مثاب خواهد بود و اگر قصد او قرض باشد، حق استرداد دارد و مانند آن.

البته در بسیاری از آثار - خصوصاً آثار متأخر -، یک ویژگی دیگر نیز برای قاعده مهم دانسته شده است، یعنی اینکه «قاعده دارای بیانی موجز» است (شبیر، ۱۴۲۸: ۱۵).

ب. فقهیه

روشن است که قاعده فقهیه یک مرکب اضافی است. بدین جهت، علاوه بر «قاعده» درباره «فقهیه» نیز باید توضیحی داده شود. فقهی یعنی منسوب به فقه و واژه فقه یا مأخوذ از «فقه» است به معنای گشودن و شکافتن و یا مأخوذ از «فقه» است به معنای فهم و ادراک عمیق (راغب اصفهانی، ۱۴۰۲: ۳۸۴ و ابن اثیر، ۱۳۹۸: ۳، ۴۶۵).

فقه در اصطلاح شایع همان «علم به احکام عملی شرعی است که از ادله تفصیلی اخذ شده باشد» (جرجانی، بی تا: ۲۱۶).^۱ بسط یافته همین تعریف را ابن خلدون چنین می نویسد: «معرفة أحكام الله في أفعال المكلفين بالوجوب والحظر والندب والكراهة والاباحة وهي متلقاة من الكتاب والسنة وما نصبه الشارع لمعرفتها من الأدلة فإذا استخرجت تلك الأحكام من الأدلة قيل لها الفقه» (ابن خلدون، ۱۳۹۷: ۳۸۹).

ج. قاعده فقهیه

گویا اولین تعریف رسمی از قواعد فقهی توسط مقری (۱۷۵۸ق) در قرن هشتم ارائه گردید. وی قواعد فقهی را چنین تعریف می نماید: «كل كلی هو أخص من الأصول و سائر المعانی العقلية العامة و أعم من العقود و جملة الضوابط الفقهية الخاصة.» این تعریف به صورتی ابهام گونه در صدد تعیین حد و مرز قاعده فقهی از قاعده اصولی، قاعده عقلی و ضوابط فقهی خاص، برآمده است، لکن هیچ توفیقی در این زمینه حاصل نکرده است. به همین جهت، حموی و دیگران از آن اعراض نموده و آن را یک حکم اکثری دانسته که بر اکثر جزئیاتش صدق می کند و احکام آن را هویدا می سازد (الحموی، ۱۴۰۶: ۱، ۵۱).^۲ م. انسانی و مطالعات فقهی

این تعریف نیز از مناقشات رها نبود. به عنوان نمونه، وجه تمایزی را از قواعد اصولی نشان نمی داد، لکن با اندک تصرفی در عصرهای متأخر نیز تکرار شد. به عنوان نمونه، دکتر علی الندوی (معاصر) چنین تعریفی را ارائه می نماید: «حکم شرعی فی قضیه اُغلبیه یتعرف منها أحكام ما دخل تحتها» (به نقل از شبیر، ۱۴۲۸: ۱۷).

لذا می توان گفت که در اصطلاح فقها به معنای حکم اُغلبی است که بر بیشتر جزئیات آن

۱. «العلم بالاحکام الشرعية العملية المكتسب من ادلتها التفصيلية.»

۲. «حکم اکثری ینطبق علی اکثر جزئیاته لتعرف احکامها منه.»

منطبق می‌گردد و یا بگوییم اصولی فقهی و کلی با عباراتی دستوری و موجز هستند که متضمن احکام عام تشریحی‌اند (زرقا، ۱۴۲۲: ۳۴).

البته تعبیر اغلی بودن در آثار بیشتری مورد تاکید قرار گرفته است. قرافی در *تهذیب الفروق* می‌نویسد: «و من المعلوم أن أكثر قواعد الفقه اغلیبة» (قرافی، ۱۹۸۲: ۱، ۳۶).

وجه این واژه را می‌توان این‌گونه توضیح داد که این قواعد مانند نصوصی نیستند که همواره حکم فقیه باید بر اساس آنها صورت پذیرد، بلکه مستثنیات متعددی نیز برای این قواعد متصور است. به همین جهت، فقیه تنها با استناد به این قواعد حکم صادر نمی‌کند، بلکه نصوص خاص و عام دیگر را نیز مورد ملاحظه و تدقیق قرار می‌دهد و چه بسا بر خلاف آن نیز فتوا دهد. اما این مطلب از ارزش و اعتبار آنها در فقه نمی‌کاهد، زیرا قواعد فقهی نشانگر قواعد و اصولی عام هستند که می‌توانند در غالب موارد مورد استناد باشند و کیفیت سلوک فقهی را روشن کنند و نیز فروع احکام را در ضوابط مشخصی قرار دهند و روشی برای جمع بین فروع مختلف حتی در موضوعات و ابواب گوناگون باشند. طریق مقایسه و مجانسه را روشن می‌نماید و علتها جامع را مبین می‌کند و فقیه را از به خاطر سپاری فروع مختلف مستغنی می‌سازد.

به همین جهت، قرافی در مقدمه کتاب *الفروق* می‌نویسد: «و هذه القواعد مهمة فی الفقه عظيمة النفع و بقدر الاحاطة بها يعظم قدر الفقيه و تتضح له مناهج الفتوى و من اخذ بالفروع الجزئية دون القواعد الكلية تناقضت عليه تلك الفروع و اضطرت و احتاج الى حفظ جزئيات لا تتناهي. و من ضبط بقواعده استغنى عن حفظ اكثر الجزئيات لاندراجها فی الکليات و تناسب عنده ما تضارب عند غيره» (همان: ۱۹).

نکته جالبی که امروزه در آثار عدیده‌ای از فقهای اهل سنت دیده می‌شود، تاکید بر ایجازی بودن قواعد فقهی است، تا جایی که آن را در تعریف قواعد هم لحاظ می‌نمایند. همان نکته‌ای که در معنای لغوی هم مشاهده شد، یعنی ایجاز در عبارت و عموم در معنا.

۱. «اصول فقهية كلية فی نصوص موجزة دستورية تتضمن احكاماً تشريعية عامة فی الحوادث التي تحت موضوعها.»

۲. یعنی به کارگیری الفاظ عموم در اصطلاح علم اصول فقه به این معنا که الفاظ به دلالت وضعی یا به دلالت هیأت بر استغراق افراد دلالت نمایند.

تمایز قاعده از امور متشابه

الف. تفاوت با ضابطه فقهی

ضابطه در لغت از ریشه «ضبط» به معنای نگهداری، حبس نمودن و ملازمت است و ضبط یک شیء یعنی ایتقان و احکام آن. اما در اصطلاح اگر ضابطه را - همانند تهبانوی - به معنای یک حکم کلی منطبق بر جزئیات بدانیم، با قاعده فقهی یکسان خواهد بود و خود وی نیز به این مطلب تصریح می‌نماید: «القاعدة... مرادف الأصل و القانون و الضابطة و المقصد» (تهبانوی، بی‌تا: ۲، ۸۸۶).

سیوطی و برخی دیگر بین این دو در اصطلاح تفاوت قائل شده‌اند و ضابطه فقهی را مربوط به فروع متعدد از یک باب می‌شمارند و قاعده فقهی را امری می‌دانند که فروع مختلف در ابواب گوناگون را در برگیرد. صریح کلام سیوطی این است: «إن القاعدة تجمع فروعاً من أبواب شتی و الضابط یجمع فروعاً من باب واحد» (سیوطی، ۱۳۷۹: ۱، ۷). نتیجه اینکه طبق این بیان، قاعده فقهی دارای معنایی اوسع از معنای ضابطه است.

اما با رجوع به آثار معانی دیگری نیز برای «ضابطه» قابل دستیابی است. گاه ضابطه به معنای «تعریف شیء» به کار می‌رود؛ به عنوان مثال، در کلام سیوطی چنین آمده است: «فی ضَبَطِ المَثَلِ أوجه: أحدها کلّ مقدرّ بکیل أو وزن...» (سیوطی، ۱۳۷۹: ۱، ۳۶۱)، یعنی در تعریف مثلی وجوهی ذکر شده است.

گاه نیز به معنای «اقسام شیء» استعمال می‌گردد. مثل کلام ابن سبکی در بیان اقسام خلع: «ضابط مسائل الخلع: فإن منها ما یقع بالطلاق فیه بهم المثل و منها...» (ابن سبکی، ۱۴۱۲: ۱، ۱۱۹).

در برخی موارد نیز به معنای «سبب یا شرط» به کار رفته است، مانند «ضابط انفساخ العقد بالاسباب الآتیة: خيار المجلس و خيار الشرط و خيار العیب و...» اما با دقت روشن می‌شود که این معانی نوعی بهره‌گیری از معنای لغوی است و گویا اگر همان معنای اول را معنای اصطلاحی ضوابط فقهی بدانیم، از قوت بیشتری برخوردار است.

ب. تفاوت با قاعده اصولی

در یک تلقی شایع «قواعدی که برای استنباط احکام شرعی از ادله تفصیلی» به کار می‌روند،

قواعدی اصولی دانسته می‌شوند. گویا در میان اندیشمندان اهل سنت اولین کسی که به تدوین قواعد اصولی در یک کتاب مستقل پرداخت، امام شافعی است. وی در کتاب *الرساله* به این مهم پرداخت و به همین جهت است که تاریخ شکل‌گیری قواعد اصولی را می‌توان بر قواعد فقهی مقدم دانست.

اما مسئله به این سادگی نیست، زیرا بسیاری از کتابهای نخستین که درباره قواعد فقهی نگاشته شده است، هم به قواعد فقهی پرداخته و هم در کنار آن قواعد اصولی را ذکر کرده است بدون آنکه بین آنها تمایزی قرار دهد. به عنوان مثال «*الامر بعد الحظر یفید الاباحه*»، مسلماً یک قاعده اصولی است، لکن در کنار «*الخراج بالضممان*» یا «*لاضرر*» ذکر می‌شود. برخی در توجیه این مطلب فرموده‌اند که جهت این در کنار هم قراردادن این است که هر دو، اصول عامی هستند که جزئیاتی را در تحت خود قرار می‌دهند و در طریق استنباط فقهی و کشف احکام شرعی یاریگر هستند.

لکن تفاوت‌های مهمی نیز بین آنها وجود دارد که علما در طی اعصار به تبیین آنها پرداخته‌اند. ۱. قاعده اصولی غالباً برگرفته از الفاظ عربی است از حیث نسخ و ترجیح و عموم و خصوص و امر و نهی و مانند آن؛ در حالی که قاعده فقهی از استقرا در متناظرات احکام فقهی حاصل می‌شود.

۲. قواعد اصولی دارای اطراد و عمومیت بیشتری هستند، لکن استثنائات قواعد فقهی در حد ندرت نیست.

۳. قواعد اصولی ربطی به اسرار شرع و حکمت‌های آن ندارد، اما قواعد فقهی کاشف از آن و مقاصد شریعت است.

۴. قواعد اصولی از جهت وجود ذهنی بر فروع فقهی تقدم دارد، اما قواعد فقهی متأخر از جزئیات و فروع است، چراکه ضوابطی برگرفته از احکام متشابه و روابط بین مسائل هم‌سنخ‌اند.

۵. موضوع قواعد اصولی ادله سمعی یا عوارض آن است، لکن موضوع قواعد فقهی فعل مکلف است (شبیر، ۱۴۲۸: ۲۸-۳۰).

ج. تفاوت با الأشباه و النظائر

بر طبق برخی نقلها گفته می‌شود قدمت الاشباه و النظائر از کلام عمر بن عبدالخطاب نشأت یافته است. بر طبق این نقل، وی در نامه‌ای که به ابو موسی اشعری فرستاد چنین نوشت:

«إِعْرَافُ الْأَمْثَالِ ثُمَّ قِسِ الْأُمُورَ عِنْدَكَ» (سیوطی، ۱۴۰۱: ۲، ۴۶۶). این تعبیر در طول زمانهای بعد، در خلال کتب فقهی تکرار می‌شد تا اینکه ابو عبدالله محمد بن عمر، معروف به ابن الوکیل (م ۷۱۶ق)، اولین کتاب را به نام *الأشباه والنظائر* نگاشت. حال سؤال اساسی این است که آیا بین این اصطلاح و قواعد فقهیه تفاوت وجود دارد.

توضیح اینکه «اشباه» به معنای فروع فقهی است که برخی با برخی دیگر در وجوهی شباهت داشته باشند که تساوی در حکم آنها را اقتضا کرده است. «نظائر» فروعی است که برخی با برخی دیگر شباهت داشته باشد -ولو در یک جهت- که اقتضای اختلاف در حکم را نماید (سیوطی، ۱۴۰۱: همان).

با این توضیح روشن می‌شود که علم اشباه و نظائر از یک سو به بیان مسائلی در فقه می‌پردازد که متشابه در معنا و حکم باشد و از سوی دیگر به بررسی مسائل متشابه در ظاهر و مختلف در حکم می‌پردازد. لکن اکثر کتابهای اشباه و نظائر صرفاً به این دو پایبند نبوده و امور متشابه در ظاهر و حکم را هم مطرح نموده‌اند که در واقع تطبیق‌هایی از قواعد فقهیه بر فروع فقهی است. این مطلب در کتب اشباه و نظائر تا حدی شیوع یافته که می‌توان این کتب را به نوعی در برگیرنده قواعد فقهی نیز دانست.

گرچه از جهات عدیده‌ای بین قواعد فقهی و اشباه و نظائر - خصوصاً از جهت موضوع و اثر- اشتراک است، لکن به تفاوت‌هایی هم می‌توان اشاره نمود:

۱. اشباه و نظائر دارای معنایی اعم است.
۲. اشباه و نظائر به فروع و جزئیات متشابهه می‌پردازد، در حالی که قواعد فقهیه به ضوابط و روابط در برگیرنده آنها اهتمام دارد.

منابع قواعد فقهیه نزد اهل سنت

۱۰۷

قواعد فقهی نیز مانند هر علم معرفت بخش دیگری منابع و مصادر خاص خود را دارد. اهل سنت این مصادر را قرآن، سنت، آثار صحابه و تابعین و استقرای اجتهادات فقها در فروع فقهی می‌دانند. به جهت آشنایی با این منابع، ذیلاً اشاره‌ای به چگونگی مصدریت این موارد می‌نماییم. باور این است که قرآن کریم قواعد و ضوابطی شرعی را برای استنباط احکام و وصول به تفقه در اختیار می‌نهد، زیرا قرآن منحصر به یک عصر نیست و کمال شریعت در هر زمانی مؤکد است. به عنوان نمونه، آیاتی چون: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه: ۹۱)، «يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱)، «و لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِينَ عَلَيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۲۸) و مواردی از این قبیل همواره محل استناد فقها بوده‌اند و فقها می‌کوشیدند تا با تمسک به آنها به مبادی و اصولی دست یابند که بر پایه آن فقه را منعقد سازند. به عنوان مثال، قاعده «المَشْقَةُ تَجْلِبُ التَّيْسِيرَ» که یکی از پنج قاعده برتر در فقه اهل سنت است یا قاعده «الضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمُحْظُورَاتِ» و قاعده «إِذَا ضَافَ الْأَمْرُ اتَّسَعَ» همه از آیه شریفه «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» اتخاذ شده است.

سنت نبوی نیز به عنوان یک منبع عظیم در این زمینه مورد توجه بوده است، زیرا حضرت فرمود: «بعثت بجوامع الكلم» که مراد از آن لفظی اندک و افاده‌ای فراوان است. نمونه‌های بسیاری از این قبیل در آثار فقها دیده می‌شود که به برخی اشاره می‌نماییم: «الْبَيْعَانُ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا»، «الدينُ النصيحة»، «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ أَمَّا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى» و... (نجاری، ۱۴۰۷: کتاب الجاره، باب ۱۴).

برخی از اندیشمندان نیز سعی در جمع آثاری از این دست نموده‌اند که احادیثی جامع و مصدر گونه را در برگیرد، مانند الایجاز و جوامع الكلم به قلم ابی بکر بن السنی و یا کتاب الشهاب فی الحکم و الآداب نوشته ابی عبدالله القضاعی.

منبع دیگر، چنان که ذکر شد، آثار صحابه و تابعین است که از آن به سلف صالح نیز یاد می‌شود. البته با این استدلال که فهم آنان از نصوص شرعی به دلیل قرابت عصری با پیامبر، می‌تواند از دقت و وضوح بیشتری در منهج نبی و مقاصد شریعت برخوردار باشد. مؤید این مطلب نزد اهل سنت، منقولاتی چون «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» (ابن سبکی، ۱۴۱۲: ۱، ۱۵۵) است. نمونه‌های از این موارد:

قول علی رضی الله عنه: «لَيْسَ عَلَى صَاحِبِ الْعَارِيَةِ ضَمَانٌ» یا قول عمر: «مَقَاطِعُ الْحَقُوقِ عِنْدَ الشُّرُوطِ» (نجاری، همان: کتاب الشهادات، باب ۹). و یا منقول از شریح: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ وَلَا عَلَى الْمُسْتَوْدِعِ غَيْرِ الْمَغْلِّ ضَمَانٌ» و...

منبع چهارم نیز استقرای اجتهادات فقهاست. این تلقی حتی در باور فقهای نخستین اهل سنت هم دیده می‌شود که منبعیت آن را پذیرفته بودند و بر اساس آن به تخریج و کشف قواعد می‌پرداختند. در این راه هم نصوص کلام آنها را مورد توجه قرار می‌دادند و هم بر اساس استقرا به روابط احکام متشابه پی می‌بردند و قاعده‌ای را بنا می‌نهادند. کما اینکه در کشف معنای لغوی به استقرا رجوع می‌شود.

البته باید توجه داشت که استقرا فقط برای کشف کلیت یک حکم به کار می‌رود نه اصل استنباط آن، چون اصل استنباط باید بر اساس نصوص صورت گیرد؛ لکن استقرا می‌تواند فقیه را به کلیت آن نزدیک کند و هر چه تعداد موارد استقرا بیشتر باشد، به همان اندازه ظن بیشتری به کلی بودن حکم حاصل می‌گردد. برای نمونه، به مواردی چون «الضررُ یزال» یا «الوترُ لیسَ بفرضٍ لانه یؤدی علی الراحلة فالفرضُ لا یؤدی علی الراحلة» می‌توان اشاره کرد (شبیبر، ۱۴۲۸: ۴۵-۴۷).

بحث تاریخی

روشن است که قواعد فقهی بر خلاف قوانین مدون به یکباره در یک وقت معین، آن هم به طور مجموعی، وضع و در اختیار فقیه قرار داده نشده است، بلکه به تدریج و در طول زمان مفاهیم و عبارات آن شکل گرفته است. این قواعد بر اساس نصوص تشریحی و استنباطات برترین فقه‌های مذاهب مختلف که علاوه بر نصوص، به مبادی اصول فقه و علل احکام و قوانین عقلی توجه داشته‌اند، استوار شده است (زرقا، ۱۴۲۲: ۳۶).

قواعد از ابتدای نضج

گویا نخستین کتابی که به بیان تعداد اندکی از قواعد فقهی پرداخت کتاب «المدونه» نوشته امام مالک بن انس (ت ۱۷۹ق) است. برخی از این قواعد مانند «لا یرث احد احداً بالشک» بعدها نیز در کتب دیگر تکرار شد (باحسین، ۱۴۱۹: ۳۰۲).

پس از او ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم (ت ۱۸۲ق) در کتابی به نام «الخراج» به این امر اقدام نمود. او نیز تعداد اندکی از این ضوابط فقهی را برشمرد، مانند «لیس للامام أن یخرج شیئاً من ید أحد الا بحق ثابت معروف» (شبیبر، ۱۴۲۸: ۴۹).

۱۰۹ امام محمد بن حسن شیبانی (ت ۱۸۹ق) و امام محمد بن ادریس شافعی (ت ۲۰۴ق) در کتاب «الأم» همین راه را ادامه دادند.

لکن کاملاً روشن است که هیچ کدام از این بزرگان کتابی مستقل در خصوص قواعد و ضوابط فقهی نگاشتند و به همین جهت است که این مرحله نقطه «آغاز و نضج» خوانده می‌شود نه مرحله تدوین آثار که مرحله بعد است.

مرحله تدوین قواعد فقهی

ظاهراً مذهب حنفی اولین مذهب از میان مذاهب اربعه به شمار می‌رود که طبقه نخست از فقهای آن به طرح و تدوین قواعدی کلی در علم فقه پرداختند و به آن استدلال می‌نمودند و رجال مذاهب دیگر از آنها نقل کردند.^۱ این قواعد در ابتدا «اصول» خوانده می‌شد و به همین جهت است که مؤلفان عصرهای نخست، در کتب قواعد چنین می‌نگاشتند: «من أصول ابي حنيفة» یا «الأصل عند ابي حنيفة كذا و كذا»

شاید قدیمی‌ترین خبری که از جمع قواعد فقهی کلی در مذهب حنفی به دست ما رسیده است، نقلی باشد که ابن نجیم در مقدمه کتابش *الاشباه والنظائر* از ابا طاهر دباس نقل می‌نماید که او مهم‌ترین قواعد فقه حنفی را هفده مورد می‌دانست (فضلی و...، ۱۴۱۹: ۳۱۷). نیز می‌نویسد: «و كان ابوطاهر ضريراً يكرّر كل ليلة تلك القواعد بمسجده بعد خروج الناس منه و أن ابا سعد الهروي الشافعي قد رحل الى أبي طاهر و نقل عنه بعض هذه القواعد» (سيوطي، ۱۳۷۹: ۴-۵).^۲

از جمله این قواعد می‌توان پنج قاعده برتر را که امهات قواعد نامیده می‌شود بر شمرد. این قواعد عبارت‌اند از:

۱) الامور بمقاصدها؛ ۲) الضرر يزال؛ ۳) العادة محكمة؛ ۴) اليقين لا يزول بالشك؛ ۵) المشقة تجلب التيسير (زرقا، ۱۴۲۲: ۳۸).^۳

کهن‌ترین مجموعه‌ای که به این شکل به دست ما رسیده است، رساله‌ای است منسوب به امام ابي الحسن کرخی (م ۳۴۰ ق)^۴ که آن را نجم الدين ابوحفص عمر نسفی حنفی (م ۵۳۷ ق)

۱. البته برخی مانند صاحب شرح *القواعد الفقهية* یک ترتیب ادعایی را مطرح کرده‌اند که صحت آن نیازمند بررسی است. وی می‌نویسد: «و يظهر من تتبع حركة التأليف في القواعد أن فقهاء الشافعية، ثم الحنابلة، ثم المالكية، تابعوا الحنفية في ذلك ثم انتقلت الى علماء الشيعة بهذا الترتيب التاريخي» (زرقا، ۱۴۲۲: ۴۱).

۲. داستان این سفر در کتب مختلفی از آثار به تفصیل ذکر شده است (سيوطي، ۱۳۷۹: ۴-۵).
۳. برخی از شافعیه این پنج قاعده را به نظم در آورده‌اند (زرقا، ۱۴۲۲: ۳۸):

خمس مقررة قواعد مذهب	للسافعي فكن بهنّ خبيراً
ضرر يزال و عادة قد حكمت	و كذا المشقة تجلب التيسيراً
و الشك لا ترفع به متيقناً	و القصد اخلص ان اردت اجوراً

۴. ابو الحسن عبيدالله بن حسين کرخی، در سال ۲۶۰ ق متولد و در سال ۳۴۰ ق از دنیا رفت. ریاست مذهب حنفی به او رسید.

شرح نموده و بر مواردی از مسائل فقه نیز تطبیق کرده است. البته به اذعان برخی از محققان، این رساله برگرفته‌ای است از قواعد ابوطاهر دباس (زرقا، ۱۴۲۲: ۳۹) که از معاصران او بوده است البته کرخی اضافاتی بر آنها نموده و شمار آن را از هفده قاعده به ۳۷ قاعده رسانده است.

لکن فی الواقع قاعده فقهی نامیدن بعضی از آن اصول مذکور مشکل است، زیرا معنای اصطلاحی مذکور بر آنها صدق نمی‌کند. به عنوان مثال، کرخی می‌گوید: «الأصل أن كل آية تخالف قول أصحابنا فإنها تُحمل على النسخ أو على التأويل من جهة التوفيق».

محمد بن حارث خسنی (ت ۳۶۱ق) مالکی مذهب هم کتابی به نام «اصول الفتیا» نگاشت که برخی از قواعد را در کنار فروع فقهی بر اساس ابواب فقه مرتب نمود. وی اغلب ابواب فقهی را با یک اصل یا قاعده فقهی آغاز نموده است، مانند «الحدود تدرء بالشبهات».

بعد از او امام ابو زید عبید الله بن عمر دبوسی حنفی این راه را ادامه داد و کتاب «تأسیس النظر» را نگاشت و ضوابط را از حالت پراکندگی خارج نمود و ضوابط فقهی خاص را در موضوعات مختلف جدا کرد و تفریعی‌هایی نیز برای هر کدام ذکر کرد.^۱

به هر تقدیر، حرکت شکل‌گیری مفهومی و تدوین این قواعد در اواخر قرن سوم هجری آغاز گردید که بدین ترتیب مفاد آنها مورد تمسک مجتهدان قرار می‌گرفت و آنها را به عنوان قواعدی پذیرفتند که می‌توان فروع را بر آنها مبتنی نمود و یا بر آنها استدلال کرد. ادامه این حرکت تا قرن نهم به طول انجامید و به همین لحاظ مرحله تدوین و تطور خواننده می‌شود. با مرور اعصار قواعد فقهی کاملاً از علم اصول فقه منجاز گردید، زیرا علم اصول، علم روش تفسیر نصوص و فهم و استنباط از آنهاست، ولی قواعد فقهی علم کشف مناط و اسرار شریعت در احکام متشابه است.

۱۱۱ عز الدین عبد العزیز بن عبدالسلام شافعی (ت ۶۶۰عق) کتاب «قواعد الاحکام فی مصالح الأنام» را در قرن هفتم تدوین نمود که مشتمل بر قواعد و ضوابطی فقهی است. این کتاب ابواب

۱. او از برترین فقهای مذهب حنفی است که اجتهاد و احتجاج او ضرب المثل بین علمای اهل سنت است و حتی ابن خلکان می‌گوید او اولین کسی است که علم خلاف الفقها را تأسیس نمود، یعنی همان علمی که امروزه آن را فقه مقارن می‌خوانند. کتاب تأسیس النظر او با کتاب قواعد کرخی در برخی از چاپها (المطبعة الادبية بمصر) با هم منتشر شده است.

مختلف فقهی را بیان کرده و در هر باب احکام متعلق به آنها و حکمت تشریحشان را توضیح داده است. وی سپس آن را با کتاب دیگری به نام «القواعد الصغری» متمیم نمود.

ابو زکریا یحیی بن شرف نووی (ت ۶۷۶ق) کتاب «الأصول و الضوابط» را تألیف نمود که علاوه بر قواعد مسائل متشابه را نیز در خود دارد.

فقیه مالکی شهاب الدین احمد بن ادريس قرافي (ت ۶۸۴ق) «انوار البروق فی أنواء الفروق» را نگاشت. این کتاب سعی دارد فرق بین قواعد را بیان کند. وی به ۵۴۸ قاعده اشاره نموده و فروع متناسب هر قاعده را نیز آورده است. این کتاب در چهار مجلد به چاپ رسیده است. أبو عبدالله محمد بن عمر معروف به ابن الوکیل (ت ۷۱۶ق) کتاب «الاشباه و النظائر» را در همین خصوص نگاشت.

شیخ تقی الدین ابن تیمیه (۷۲۸ق) «القواعد النورانية فی القواعد الفقهية» را در قرن هشتم به تقریر درآورد. لکن این کتاب به خلاف نامش به فقه نزدیک تر است تا قواعد فقهی، گرچه برخی از قواعد را نیز در برمی گیرد. این تطور به همین صورت تا پایان قرن نهم ادامه یافت. البته قابل ذکر است که قرن طلایی نگارش قواعد فقهیه در آثار اهل سنت به اذعان بسیاری از محققان و نص برخی از فهرس نویسان قرن هشتم است.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این است که کلمه قاعده در این کتب تناسب چندان دقیقی با برخی از امور مذکور در آنها ندارد، بلکه این امور احکامی اساسی هستند که در موضوعات متشابه و معین به کار می‌روند. به عنوان نمونه، به این موارد از کتاب الفروق قرافی توجه نمایید: «الفرق بین قاعدتی العرف القولی و العرف الفعلی»، «الفرق بین قاعدتی تملیک المنفعة و تملیک الإنتفاع»، «الفرق بین قاعدة الخبر و الإنشاء».

البته در لابه لای این کتب قواعد مهمی نیز هست که کاملاً به معنای اصطلاحی پایبند است.

مرحله استقرار

غالباً این مرحله را از ابتدای قرن دهم تا قرن سیزدهم یا به تعبیری قبل از تألیف کتاب مهم «مجلة الاحکام» می‌دانند. در این دوره قواعد فقهی کاملاً جایگاه خود را یافته و مباحث مختلف و حتی ابواب آن از هم متمایز می‌گردد و تعریف و محدوده آن نیز روشن می‌شود.

مشهورترین مصنفان و کتب آنها در این دوره عبارت‌اند از:

جلال الدین سیوطی شافعی (ت ۹۱۱ق) کتاب «الاشباه و النظائر» را در هفت باب تدوین نمود که هم از نظم و ترتیب خوبی برخوردار بود و هم اختصار را رعایت کرده بود. این کتاب تأثیر واضحی بر کتب بعد از خود داشت. به دلیل اهمیت، عنوان ابواب کتاب را می‌آوریم.

ا. شرح قواعد خمس که شامل جمیع مسائل فقه است

ب. شرح چهل قاعده که جزئیات بسیاری را در برمی‌گیرد

ت. قواعد مورد اختلاف (بیست قاعده)

ث. احکامی که فقیه نباید از آنها غفلت کند، مانند حکم ناسی و جاهل و مکره

ج. ابواب متناظر که در واقع از یک باب هستند

ح. آنچه به حسب ابواب مختلف، تفاوت می‌کند

خ. در متشابهات گوناگون و پراکنده

البته سیوطی کتاب دیگری هم در قواعد فقهی به نام «شوارد الفوائد فی الضوابط و القواعد» دارد.

جمال الدین یوسف بن حسن بن عبدالهادی (م ۹۰۹ق) با کتاب «القواعد الکلیه و الضوابط الفقهیه»، و ابو الحسن علی بن قاسم رقاق تجیبی مالکی (م ۹۱۲ق) با کتاب «منظومه المنهج المنتخب»، و ابو عبد الله محمد بن احمد معروف بابن غازی مالکی (م ۹۱۹ق) با کتاب «الکلیات الفقهیه» همه در همین مسیر قدم برداشتند.

شخصیت دیگر این دوره زین العابدین ابراهیم بن نجیم مصری (م ۹۷۰ق) است. او در فن اول کتابش باز هم به نام «الاشباه و النظائر» ۲۵ قاعده را جمع نمود. وی این قواعد را به دو قسم کلی بخش کرد و اولین از آن دو را قواعدی رکن‌گونه در فقه دانست که همان پنج قاعده با قاعده «لا ثواب الا بالنیة» ضمیمه کرد و آنها را شش مورد دانست. در قسم دوم هم نوزده قاعده را قرار داد که شمول آنها به اندازه موارد قبل نیست. این کتاب را مهم‌ترین کتاب قواعد نزد فرقه حنفیه دانسته‌اند (شیر، ۱۴۲۸: ۵۶). البته او کتاب دیگری نیز در همین علم دارد که نامش «الفوائد الزینیة فی مذهب الحنفیه» است.

کتاب دیگر «غمز عیون البصائر»، نگاشته احمد بن محمد الحموی (۱۰۹۸ق) است که از شهرت ویژه‌ای برخوردار است.

گویا آخرین اثر این دوره کتاب «مجامع الحقایق» تألیف ابو سعید محمد بن مصطفی بن عثمان حسینی خادمی (۱۱۷۶ق) است. این کتاب اگرچه درباره علم اصول نگاشته شده، ولی در خاتمه آن به ذکر ۱۵۴ قاعده فقهی می‌پردازد.

سرانجام به دوره اخیر قواعد فقهی می‌رسیم که در آن کتبی با ساختار جدید و به سبک کتابهای قانون نگاشته می‌شود. سرآغاز و بلکه مهم‌ترین آنها کتاب *المجلة* است که حاوی ۹۹ قاعده فقهی است و به دست لجنه‌ای از فقها تألیف شده است.^۱ این کتاب علاوه بر اینکه خود یک اثر شهیر به شمار می‌رفت، شروح بسیار قوی و مهمی را پس از خود به ارمغان آورد. کتابهایی مانند «شرح *المجلة*» سلیم رستم باز (۳۲۸ق) و نیز شرح منیر القاضی و مانند آن، نمونه‌هایی از شروح این کتاب هستند. این دوره برای خود ویژگیهای مهمی دارد که طرح و بسط آن مقالتی و فراغتی مستقل را می‌طلبد.

تقسیمات قواعد فقهی

روشن است که یکی از فواید تقسیم این است که از تعدد، گستردگی و پراکندگی می‌کاهد و موجب سهولت فهم و دستیابی به موارد مقصود می‌گردد. به همین جهت، تقسیمات مختلفی با لحاظهای متفاوت در کتب و آثار فقهای اهل سنت دیده می‌شود که ذیلاً به اهم آنها اشاره می‌نماییم:

۱. **تقسیم قواعد به اعتبار شمول**: به عنوان مثال در برخی کتب باب اول را در خصوص قواعد خمسه قرار داده‌اند، زیرا گستره و اتساع آنها بیشتر است و باب دوم را قواعدی با شمول کمتر و باب سوم را باب قواعد خاص منعقد کرده‌اند (ابن سبکی، ۱۴۱۲: ۱، ۲۰۰).

۱. اگرچه تمام موارد مذکور در آن را می‌توان اصطلاحاً قاعده فقهی دانست، لکن برخی از این قواعد عام و ام قواعد دیگر به حساب می‌آیند و برخی را هم می‌توان متفرع از آنها برشمرد. اما یک مشکله این کتاب این است که مولفان آن قواعد را بدون تناسب و ترتیب ارائه نموده‌اند. از این رو، قواعد نزدیک و حتی متداخل به هم گاه دور از یکدیگر دیده می‌شوند.

۲. تقسیم قواعد به اعتبار نوع دلالت حجیت آن : در بعضی از کتب قواعد آنها را به دو قسم منصوصه و مستنبطه تقسیم کرده‌اند که منظور از مستنبطه آن است که از تتبع و استقرا در حکم فقها در فروع مختلف به دست آمده باشد، همانند کتاب «تأسیس النظر» اثر دیوسی.

۳. تقسیم قواعد به اعتبار تبعی بودن : در این لحاظ قواعد فقهی را به دو قسم مستقله (یا اصلیه) و تبعیه منقسم می‌نمایند. توضیح مطلب آنکه قواعدی مانند «الامور بمقاصدها» اصلی هستند، زیرا قید یا شرطی یا فرعی برای قاعده دیگری دانسته نمی‌شوند. اما قواعدی چون «العبرة فی العقود للمعانی لا للالفاظ» فرعی برای قاعده قبل است، چراکه فقط جانب معاملات از قاعده قبل را مورد اشاره قرار می‌دهد (باحسین، ۱۴۱۹: ۱۲۷).

۴. تقسیم به اعتبار پذیرش و عدم آن : در این لحاظ، قواعد فقهی را به دو قسم متفق علیها و مختلف فیها تقسیم کرده‌اند و البته منظورشان از مختلف فیها در جاهای مختلف، متفاوت است، چراکه این عبارت اختلاف میان مذاهب مختلف را نشان می‌دهد، هر چند در یک مذهب اتفاق نظر وجود داشته باشد و گاه اختلاف حتی در یک مذهب خاص را بیان می‌نماید. لذا در فهم معنای آن باید به قرائن رجوع نمود (سیوطی، ۱۳۷۹: ۱۵۰).

جایگاه و کاربرد قواعد فقهی

تحقیق و تعلم قواعد فقهی را می‌توان از پر بارترین و ثمربخش‌ترین علوم مرتبط با فقه دانست، زیرا دارای فوائد و منافع بسیار مهم است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: این قواعد در حقیقت یک نوع دستور منضبط برای فهم نصوص شرعی در اختیار قرار می‌دهد. قواعد فقهی موجبات هماهنگی و منضبط شدن فروع مختلف، پراکنده و گسترده را ایجاد می‌نماید. قرافی در مقدمه کتاب خود در این باره می‌نویسد: «من ضبط الفقه بقواعد استغنی عن حفظ اکثر الجزئیات لاندراجها فی کلیات» (قرافی، ۱۹۸۲: ۳، ۱).

– قواعد فقهی زمینه سهولت آموختن فقه بلکه روش استنباط فقهی را بر جویندگان آن هموار می‌سازد. یا به تعبیر دیگر در ایجاد ملکه فقاهاست نقش بسزایی دارد. سیوطی به نیکی در این باره می‌نویسد: «اعلم أن فن الاشباه والنظائر فن عظیم، به یطلع علی حقائق الفقه و مدارکه و مآخذه و اسراره و یتیمز فی فهمه و استحضاره و یقتدر علی اللاحاق و التخریج و معرفة احکام المسائل التي لیست بمسطوره» (سیوطی، ۱۳۷۹: ۵).

- قواعد فقهی باعث وحدت رویه در فقه می‌گردد، به گونه‌ای که فقیه با تمسک آن از تناقضات رها می‌شود و از منطق و اسلوب واحد تبعیت می‌نماید (شیر، ۱۴۲۸: ۷۹).

- آموختن این قواعد زمینه را برای استخراج قواعدی کاربردی تر از کتب فقه و نصوص شرع فراهم می‌نماید و به همین جهت است که دیده می‌شود این قواعد روز به روز در حال افزوده شدن هستند.

در خاتمه اشاره می‌کنیم که اعتبار و مصدریت قواعد فقهیه و یا کیفیت و حدود اعتبار آن، نزد همه فقهای اهل سنت امری قطعی نیست، بلکه در گستره اعصار اقوال و آرای متعددی را به خود دیده است که بررسی و طرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. لکن این مطلب هیچ از اهمیت این قواعد نمی‌کاهد، زیرا حتی نافی اعتبار آن، مانند جوینی و ابن نجیم، هم در پذیرش فی الجملة و اهمیت آن اختلافی نکرده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن الاثير جزرى، ١٣٩٨ق، *النهاية*، بيروت، دارالفكر.
٣. ابن خلدون، ١٣٩٧ق، *المقدمة*، قاهره، مكتبة البهية المصرية.
٤. ابن سبكي، عبد الوهاب، ١٤١٢ق، *الاشباه والنظائر*، بيروت، دار الكتب العلمية، اول.
٥. ابن فارس، احمد، ١٤١٢ق، *معجم مقاييس اللغة*، بيروت، دار الجليل، اول.
٦. ابن منظور، *لسان العرب*، ١٩٩١م، بيروت، دار لسان العرب.
٧. باحسين، يعقوب، ١٤١٩ق، *القواعد الفقهية (المبادئ والنظريات)*، رياض، مكتبه الرشد.
٨. بخارى، محمد بن اسماعيل، ١٤٠٧ق، *صحيح البخارى*، تحقيق قاسم الشماعى الرفاعى، بيروت، دارالقلم.
٩. تهانوى، محمد، بى تا، *كشاف اصطلاحات الفنون*، بيروت، دار صادر.
١٠. جرجانى، سيد شريف، بى تا، *التعريفات*، تهران: ناصر خسرو.
١١. حموى، ١٤٠٦ق، *عمز عيون البصائر شرح الاشباه والنظائر لابن نجيم*، بيروت، دار الكتب العلمية.
١٢. راغب اصفهانى، ١٤٠٢ق، *المفردات فى غريب القرآن*، قاهره، مطبعة الحلبي.
١٣. زرقا، شيخ احمد بن شيخ محمد، ١٤٢٢ق، *شرح القواعد الفقهية*، دمشق، دارالقلم، ششم.
١٤. سيوطى، جلال الدين، ١٣٧٩ق، *الاشباه والنظائر*، قاهره، مطبعة الحلبي.
١٥. سيوطى، جلال الدين، ١٤٠١ق، *الحاوى فى الفتاوى*، قاهره، مكتبة التجارية، سوم.
١٦. شاطبى، ابراهيم، بى تا، *الموافقات فى اصول الشريعة*، بيروت، دار المعرفة.
١٧. شبير، محمد عثمان، ١٤٢٨ق، *القواعد الكلية والضوابط الفقهية فى الشريعة الاسلامية*، بيروت، دار النفائس.

١٨. فضلى، عبدالهادى، و ريشى، محمد وفا و...، ١٤١٩ق، *المذاهب الاسلاميه- الخمسة* بيروت، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، اول.
١٩. فيومى، احمد، ١٤٠٩ق، *المصباح المنير*، قاهره، مطبعة الاميريه، ششم.
٢٠. قرافى، شهاب الدين، ١٩٨٢م، *الفروق*، بيروت، دار المعرفة.
٢١. مغنيه، محمد جواد، ١٩٦٢م، *الفقه على المذاهب الخمسة* بيروت، دار العلم للملايين، دوم.
٢٢. مقرى، محمد، ١٤٠١ق، *القواعد*، مكه، جامعة ام القرى.

